

## پناهیان: ذکر «ورد» نیست بلکه تکرار «اندیشه» است با همراهی دل / هرکه عاشق خدا نیست یا علاقه به دنیا دارد، مشکلش این است که «کم فکر کرده» / مراجعه مکرر به مویایل برای دیدن پیام‌ها، قدرت تفکر را از ما می‌گیرد / چگونه درباره «هدف» تفکر کنیم؟ +صوت

هدف عالی برای زندگی چیزی جز لقاء الله نیست، ولی تو باید با تفکر خودت به این هدف برسی. حتی اگر تمام ۱۲۴ هزار پیغمبر بیایند و به تو بگویند که «هدف این است» تا وقتی که خودت فکر نکنی و به آن نرسی، فایده ندارد. چشمه باید از خودش آب داشته باشد! هر کسی در هر زمینه‌ای کم آورده بود، می‌توان به او گفت که «تو کم فکر می‌کنی». مثلاً اگر کسی گفت: «من عاشق خدا نیستم» یا «من به دنیا علاقه دارم» یا «غفلت مرا می‌گیرد» یا «انگیزه کارهای بزرگ خوب ندارم» می‌توان به او گفت: «تو کم فکر می‌کنی» امسال هشتمین سالی است که حجت الاسلام علیرضا پناهیان سخنان دهه اول محرم هیئت دانشجویان **دانشگاه امام صادق(ع)** - هیئت میثاق با شهدا- است و میثم مطیعی نیز مانند سالهای گذشته عهده‌دار مداحی این بزرگترین مجلس عزاداری دانشگاهی در منطقه شمال غرب تهران است. بخش‌هایی از **چهارمین** شب سخنرانی حجت الاسلام علیرضا پناهیان در دانشگاه امام صادق(ع) با موضوع «**برای نزدیک شدن به خدا**» را در ادامه می‌خوانید:

### قبل و بعد از تعیین هدف، باید درباره هدف فکر کنیم / در کنار تبلیغ و تعلیم صحیح دینی، جای تفکر خالی است

- در جلسات قبل درباره «تعیین هدف»، «اهمیت تعیین هدف» و «تفکر درباره هدف» صحبت کردیم. بنا شد به این سؤال بپردازیم که «واقعاً الان گیر جامعه ایمانی ما کجاست؟» ما از غیرمتدینین زیاد انتظار نداریم ولی تصور می‌کنیم که متدینین با همین مقدار ایمان، آگاهی، محبت و عمل، علی‌القاعده باید رشد بسیار بالاتری داشته باشند، اما باید دید که چه موضوعی مورد غفلت است که این رشد بالا محقق نشده است؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، بحثی را در مورد «هدف» مطرح کرده‌ایم.
- در موضوع «تفکر درباره هدف» لازم است کمی بیشتر تأمل کنیم. خداوند متعال در قرآن کریم حدود هفتاد مرتبه به تفکر توصیه فرموده‌اند؛ به صورت‌های مستقیم یا غیرمستقیم. ما قبل و بعد از تعیین هدف، باید درباره هدف تفکر کنیم. هدف را نه می‌توان به صورت تبلیغاتی به کسی منتقل کرد و نه صرفاً می‌توان هدف را با «تعلیم» به دیگران آموزش داد، بلکه هدف را باید انتخاب کرد. در کنار هر تبلیغاتی صحیح دینی و هر تعلیمات درست مذهبی، جای تفکر خالی است و هر کسی باید از خودش پرسد که «آیا من در مقام انتخاب هدف، اندیشیده‌ام یا نه؟ آیا برای انتخاب هدف خودم فکر کرده‌ام یا نه؟»

### در جامعه ما از «تفکر» کم صحبت شده و بیشتر به آموزش تکیه شده / شاید مهمترین عنصر تعلیم حکمت «به تفکر واداشتن» باشد

- تفکر چیزی است که در جامعه ما از آن کم صحبت شده و کم مصرف می‌شود، بیشتر به «آموزش» تکیه می‌شود. در رسالت انبیاء تعلیم و تلاوت و تزکیه آمده است اما تعلیم حکمت هم آمده است (تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ آل عمران/ ۱۶۴) شاید مهمترین عنصر تعلیم حکمت، همین به تفکر واداشتن باشد، یا همین آموزش دادن شیوه فکر کردن باشد؛ نه فقط در صورت، بلکه در ماده. خداوند در آیات کریمه قرآن درباره ماده تفکر(موضوع فکر کردن) هم به انسان توصیه‌هایی دارند.
- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «فکر موجب دریافت حکمت می‌شود؛ الْفِكْرُ يُفِيدُ الْحِكْمَةَ»(غررالحکم/حدیث۸۷۸) پس پیامبران که می‌خواستند تعلیم حکمت بدهند، طبیعتاً مردم را به تفکر وادار می‌کردند. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «لَتَفَكَّرُ بُورُثُ الْحِكْمَةِ وَالْحِكْمَةُ»

تَجْرِي فِي أَوْفَاكُم مِّثْلَ الدَّمِّ»(مکارم‌الاخلاق/۱۱۵) وقتی که با تفکر به حکمت برسید، حکمت در وجود شما مثل خون جاری می‌شود. دانایی‌ای که در ذهن انسان هست ولی در قلب و عمل انسان اثر نمی‌گذارد، معلوم می‌شود که روی آن دانایی تفکر نشده تا تبدیل به حکمتی شود که وجود آدم را در بر بگیرد.

### امام حسن(ع): تفکر درهای حکمت را برای انسان باز می‌کند

- حالا چند روایت دیگر در باب اهمیت تفکر را مرور می‌کنیم. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «خوش به حال کسی که قلبش مشغول فکر کردن است؛ طَوْبَى لِمَنْ شَغَلَ قَلْبَهُ بِالْفِكْرِ»(غررالحکم/حدیث۵۹۴۲) و امام حسن(ع) می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةٌ قَلْبُ الْبَصِيرِ وَ مَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ»(اعلام‌الدین/۲۹۷) حیات قلب بصیر با فکر است و فکر کردن، درهای حکمت را برای انسان باز می‌کند.
- از امام صادق(ع) درباره این حدیث شریف نبوی سؤال کردند که پیامبر(ص) فرموده‌اند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» یعنی واقعاً یک لحظه تفکر، از یک شب تا صبح بیدار ماندن و عبادت کردن ارزشش بالاتر است؟ امام صادق(ع) پاسخ دادند: بله پیامبر اکرم(ص) این را فرموده‌اند. «قُلْتُ يَا أَبَى عَبْدِ اللَّهِ ع تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ محاسن/۲۶/۱) دقت کنید که منظور از «ساعة» در اینجا یک ساعت-مثلاً از ساعت سه تا چهار- نیست، بلکه منظور «یک زمانی» یا یک بخشی از زمان است که چه‌بسا خیلی کمتر از یک ساعت باشد.

### هرکه عاشق خدا نیست یا علاقه به دنیا دارد، مشکلش این است که «کم فکر کرده» / جهنمی‌ها مشکل‌شان این است که فکر نکرده‌اند

- **هر کسی در هر زمینه‌ای کم آورده بود، می‌توان به او گفت که «تو کم فکر می‌کنی». مثلاً اگر کسی گفت: «من عاشق خدا نیستم» یا «من به دنیا علاقه دارم» یا «غفلت مرا می‌گیرد» یا «انگیزه کارهای بزرگ خوب ندارم» می‌توان به او گفت: «تو کم فکر می‌کنی» حتی روز قیامت وقتی از بعضی‌ها پرسیده می‌شود که چه شد به جهنم آمدید؟ پاسخ می‌دهند: ما فکر نکردیم.(وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ ملک/۱۰)**
- خیلی از اوقات «ندانستن» عذر مقبول است، یعنی می‌گویند: «خُب من نمی‌دانستم» و لذا او را معاف می‌کنند. اما جهنمی‌ها مشکل‌شان این است که فکر نکرده‌اند، نه اینکه نمی‌دانسته‌اند. آنها مشکل‌شان هم این نبود که «عاشق نبودند» لذا درباره جهنمی‌ها کسی نگفته است که چون عاشق نبودند، جهنمی شدند. هر کسی که عاشق نبوده، به خاطر این است که فکر نکرده است.

### مجالس و محافل ذکر و وعظ باید محلی برای تفکر باشد / ذکر «ورد» نیست بلکه تکرار اندیشه است؛ با همراهی دل

- غیر از اینکه مجالس شهدا و روضه سید الشهداء محل فکر هستند، این جلسات وعظ و سخنرانی‌ها هم باید محل فکر کردن باشند. این مجالس و محافل ذکر باید جایی برای تفکر باشند. اصلاً در «ذکر» خمیرمایه فکر هست، چون ذکر «ورد» نیست، بلکه ذکر تکرار اندیشه است؛ با همراهی دل. نام این مجالس را هم خود اهل بیت(ع) «مجلس ذکر» قرار داده‌اند. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «بروید در باغ‌های بهشت و بهره‌برداری کنید، پرسیدند: باغ‌های بهشت کجاست؟ فرمود: مجالس ذکر؛ إِذَا وَجَدْتُمْ رِيَاضَ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا فِيهَا قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ»(مشکات‌الانوار/۵۵) و مجالس ذکر یعنی مجالس فکر.
- گاهی یک سخنرانی را ارزیابی می‌کنند و به آن نمره مثبت می‌دهند؛ در حالی که این سخنرانی هیچ کسی را به فکر وانداشته است. و گاهی یک سخنرانی را ارزیابی می‌کنند و نمره منفی می‌دهند؛ در حالی که این سخنرانی توانسته است خیلی‌ها را به فکر وادار کند. یک

سخنران باید دنبال این باشد که «من درباره چه چیزی مردم را به فکر وادار کنم؟» و الا اگر صرفاً بحث اطلاعات و آگاهی یافتن باشد، این اطلاعات را با دادن یک جزوه و کتاب هم می‌توان منتقل کرد.

### خدا در قرآن موضوع و ماده تفکر پیشنهاد می‌دهد / کفر نتیجه بی‌فکری است

- در آیات کریمه قرآن توصیه‌های زیادی برای تفکر شده است، مثلاً می‌فرماید: «آیا در جان خودشان با خودشان خلوت نمی‌کنند و فکر نمی‌کنند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن هست را بیهوده نیافریده است؟ درباره آن نقطه پایان (أَجَلٍ مُّسَمًّى) فکر نمی‌کنند؟ خیلی از مردم به ملاقات پروردگار، کافر هستند؛ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (روم/۸) در اینجا خداوند موضوع و ماده فکر به ما پیشنهاد می‌دهد و آن هم تفکر درباره این موضوع است که خدا آسمان‌ها و زمین را بیهوده نیافریده است. دقت کنید که خداوند توضیح نمی‌دهد که این هدف و غایت آفرینش چیست، بلکه می‌خواهد خودمان درباره آن فکر کنیم.
- چرا خیلی از مردم به ملاقات پروردگار، کافر هستند؟ چون فکر نمی‌کنند؛ نه به‌خاطر اینکه کلاس عقاید نرفته‌اند! چون فکر نمی‌کنند؛ در نتیجه به لقاء پروردگار کافر می‌شوند. پس کفر نتیجه بی‌فکری است. در اینجا می‌فرماید «بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» یعنی به لقاء الله کافر می‌شوند، و لقاء خدا از جنس هدف است. و همچنین «أَجَلٍ مُّسَمًّى» نیز چیزی از جنس هدف است و همچنین دلیل آفرینش آسمان‌ها و زمین نیز چیزی از جنس هدف است. پس خداوند در این آیه به روشنی خواسته است که «درباره هدف فکر کنید»
- اگر بنشینیم و درباره هدف فکر کنی، یا خودت راه را می‌فهمی، یا اینکه خدا راه را به تو نشان می‌دهد یا اینکه تو را ناخواسته در این راه می‌برد. تو فقط وقت خودت را برای «تفکر درباره هدف» بگذار.

### چگونه درباره «هدف» تفکر کنیم؟ / روش اول: ۱. ببین به چه هدفی راضی می‌شوی؟ / بعد از انتخاب هر هدفی بگو: بعدش چه؟

- حالا این «تفکر درباره هدف» چگونه باید باشد؟ یک بخش از تفکر درباره هدف این است که قبل از انتخاب هدف، چگونه درباره انتخاب هدف فکر کنیم؟ دو راه اساسی برای این تفکر داریم. من وقتی می‌خواهم هدف خودم را انتخاب کنم، از دو روش باید استفاده کنم:
- ۱- ببین که تو به چه هدفی راضی می‌شوی؟ به هر هدفی راضی شدی، آن را بنویس و بگو: «بعدش چه؟» جاودانگی طلبی و جاودانه شدن تمایل برجسته‌ای در وجود انسان است، آن‌قدر برجسته است که وقتی وارد بهشت می‌شوی، اولین کلمه بعد از سلام پروردگار به تو این است: «فَأَذْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (زمر/۳۳) درد بزرگ بشریت خلود است. جاودانگی درد بزرگ ماست؛ برای همین است که با مرگ این‌قدر میانه خوبی نداریم.
- پس روش اول در تفکر برای انتخاب هدف این است که بگویی: «بعدش چه؟» یعنی هر هدفی را که انتخاب کردی، مرگش را اعلام کن، و به آخر و پایان آن نگاه کن. مثلاً هدف من این است که «به این لذت‌ها برسیم...» حالا به آخرش فکر کن و بگو: «بعدش چه؟» در این صورت، اگر هدف پست و کم‌ارزشی انتخاب کرده باشی، این هدف برای تو یخ می‌زند و از چشمت می‌افتد.

### ۲. خدا برای من به چه چیزی راضی می‌شود؟ / خدا ما را برای عاشق شدن به چه چیزی آفریده است؟

- ۲- روش دوم در فکر کردن برای انتخاب هدف این است که ببینی «خدا برای من به چه چیزی راضی می‌شود؟ آیا به کمتر از خودش راضی خواهد شد؟» خدا مرا برای چه لذتی آفریده است؟ چگونه می‌خواهد مرا مست کند؟ آیا می‌شود که خدا این تقاضای مستی را در من قرار داده باشد ولی مستم نکند؟ نه تنها این از شأن خدا دور است بلکه اساساً نامردی است! آیا می‌شود خدا مرا سورپرایز نکند؟! قطعاً نه، بلکه خیلی بالاتر از این حرف‌هاست. آیا می‌شود خدا عالی‌ترین هیجان را به من ندهد در حالی که تقاضای عالی‌ترین هیجان را در من قرار داده است؟ خدا با چه چیزی این کار را خواهد کرد؟ آیا با چیزی کمتر از خودش؟ خدا برای آخر ماجرا چه چیزی برای ما پیش‌بینی کرده است؟ آیا چیزی غیر از خودش؟ و آیا خودش کمتر از مخلوقاتش لذت دارد؟ خدایی که خالق لذت‌هاست، لذت خودش چقدر بالاست؟

- **آیا خدا تو را برای اذیت کردن و آزار دادن آفریده یا برای این آفریده که تو بهره ببری؟! آیا خدا من و تو را برای عاشق شدن نیافریده است؟! اینکه بی‌رحمی و ظلم به انسان است! و البته خدا ظالم نیست. اگر خدا ما را برای عاشق شدن آفریده، ما را برای عاشق شدن به چه چیزی آفریده است؟**

موسیقی، فیلم زیاد و مراجعه مکرر به موبایل برای دیدن پیام‌ها، قدرت تفکر را از ما می‌گیرد / باید «خودت فکر کنی»؛ نه به کمک یکی دیگر

- یکی از چیزهایی که قدرت تفکر را از انسان می‌گیرد «موسیقی» است. یکی دیگر هم «فیلم زیاد نگاه کردن» است، یکی از چیزهایی که اخیراً قدرت فکر کردن را از آدم می‌گیرد «زیاد قطعه قطعه (با فواصل کم) به موبایل مراجعه کردن برای دیدن پیام‌ها و خبرهای کوتاه است» این کار قدرت تعمق و تفکر انسان را می‌گیرد. قمار و بسیاری از سرگرمی‌هایی که عمیقاً آدم را درگیر می‌کنند، قدرت تفکر را از آدم می‌گیرند.

سخنرانی هم جای تفکر را نمی‌گیرد / زیاد سخنرانی گوش دادن هم خوب نیست، پس کی خودت می‌خواهی فکر کنی؟!

- سعی کنید «خودتان فکر کنید» نه اینکه یک کسی یا چیزی، شما را وادار به تفکر کند؛ حتی یک سخنرانی مذهبی هم جای تفکر را برای شما نگیرد. تو خودت باید بنشینیم فکر کنی، همیشه به کمک یکی دیگر فکر نکن، و الا نابود می‌شوی! اگر هم به کمک کسی تفکر را شروع کردی، دو قدم با او می‌روی اما بقیه‌اش را خودت باید بروی، یعنی باید «خودت فکر کنی». زیاد سخنرانی گوش دادن هم خوب نیست. پس کی خودت می‌خواهی فکر کنی؟! مهم آن نتایجی است که خودت با فکر خودت به آن رسیده‌ای.

### با تفکر به اینجا خواهی رسید که «ملاقات خدا در بهترین حالت» ارزشمندترین هدف است

- وقتی خوب درباره هدف فکر کنی، خواهی دید که ارزشمندترین چیزی که به عنوان هدف باید انتخاب کنی «ملاقات پروردگار در بهترین حالت» است؛ این می‌شود هدف غایی زندگی‌ات. چیزی که باید به عنوان هدف انتخاب کنی «تزدیک شدن به خدا» است، هیچ چیز دیگری ارزش ندارد. اگر بیشتر فکر کنی اتفاق دیگری برایت می‌افتد، اینکه «فقط همین هدف تو می‌شود» و اگر بیشتر فکر کنی، اتفاق دیگری هم برایت می‌افتد، اینکه «عاشق این هدف می‌شوی» و اینها به سلیقه افراد هم ربطی ندارد.

- پس اول برای انتخاب هدف، تفکر می‌کنی. بعد از اینکه هدف را انتخاب کردی، هدفت می‌شود اینکه «می‌خواهم به خدا نزدیک شوم، همین؛ و هیچ چیز دیگری برایم ارزش ندارد» اگر درس می‌خوانم آیا مرا به خدا نزدیک کند؟ اگر ازدواج می‌کنم، مرا به خدا نزدیک می‌کند؟ اگر لبخند می‌زنم، مرا به خدا نزدیک می‌کند؟

### انتخاب هدف «تقرب به خدا» یک مسأله تعارفی نیست؛ اگر به آن نرسی، به جهنم خواهی رفت

- بدون این هدف (نزدیک شدن به خدا) حتی اگر همه اعمال خوب را هم انجام دهی، به جهنم خواهی رفت، شبیه قابیل خواهی شد، قاتل خواهی شد و هابیلیان را خواهی کشت. پس انتخاب این هدفی که مطرح کردیم، یک مسأله تعارفی نیست؛ یعنی اگر به این هدف نرسی، به جهنم خواهی رفت. کسانی که خدا را به عنوان هدف خود برنگزینند، در دنیا و آخرت ضرر کردند.

- **هدف عالی برای زندگی چیزی جز لقاء الله نیست، ولی تو باید با تفکر خودت به این هدف بررسی. حتی اگر تمام ۱۲۴ هزار پیغمبر بیایند و به تو بگویند که «هدف این است» تا وقتی که خودت فکر نکنی و به آن نرسی، فایده ندارد. چشمه باید از خودش آب داشته باشد!**

### باب دوم تفکر بعد از انتخاب هدف آغاز می‌شود/ درباره هدفی که انتخاب کرده‌ای فکر کن/ اگر درباره آن فکر کنی، عاشقت می‌شوی

- بعد از اینکه به این هدف رسیدی، باب دوم تفکر آغاز می‌شود. باب دوم تفکر این است که درباره این هدفی که انتخاب کرده‌ای فکر کنی. این هدف می‌تواند فوق‌العاده لذت‌بخش باشد. اگر درباره آن فکر کنی، عاشقت می‌شوی و یگانه هدف تو خواهد شد و این هدف به تو نزدیک می‌شود، و آتش آن وجود را گرم می‌کند. اگر هدف شما این باشد که «می‌خواهم به خدا نزدیک شوم» و بعد هم عاشق این هدف بشوید، مدام درباره این هدف عالی خودتان تفکر خواهید کرد.

### هولناک بودن مرگ برای این است که تو را به تفکر درباره هدف وادار کند/ آیات بهشت و جهنم در قرآن، همه برای تفکر است

- **برای اینکه درباره هدف فکر کنی، خدا رسیدن به این هدف را در دالانی از مرگ قرار داده است که بسیار هولناک است. اما همین مرگ که ابتدائاً هولناک است، بعد از تفکر به یک موضوع شوق‌انگیز تبدیل می‌شود. هولناک بودن مرگ برای این است که تو را به تفکر وادار کند؛ تفکر درباره هدف. وقتی به هدف فکر کنی، مرگ دیگر برایت هولناک نخواهد بود، بلکه شوق‌انگیز خواهد بود و این حالتی است که شهدا پیدا می‌کنند.**

- خداوند مرگ را یک امر غیرارادی قرار داده است، و این خیلی تفکربرانگیز است. مرگ دالانی برای عبور و رسیدن به هدف است، و وقتی درباره آن فکر کردی، این مرگ برای تو تبدیل به یک عمل ارادی می‌شود. می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۱۶۲) یعنی نماز من، عبادت من، زندگی من و مرگ من برای خداست؛ انگار مرگ هم یک عمل است. «من می‌خواهم برای خدا بمیرم» و این یعنی شهادت‌طلبی.

- خداوند حساب و کتاب روز قیامت را قرار داده است که هولناک بودن مسیر رسیدن به آن هدف را افزایش دهد تا تو بیشتر تفکر کنی. همچنین خدا جهنم را قرار داده برای اینکه تو بیشتر فکر کنی. اینها همه عوامل تفکر است. آیات بهشت و جهنم در قرآن، همه برای تفکر است.

### علی(ع) مردم را به چهار دسته تقسیم می‌کند/دسته چهارم کسانی هستند که فکر و ذکر هدف، چشم آنها را از دنیا بسته

- امیرالمؤمنین(ع) در مسجد کوفه خطاب به مردم فرمود: «ای مردم، ما در زمانی زندگی می‌کنیم که یک روزگار کینه‌توز است و یک زمانه شدید و سخت است، آدم خوب، بد شمرده می‌شود و ظالم تا می‌تواند ظلم می‌کند، اِيْهَا النَّاسُ اِنَّا قَدْ اَصْبَحْنَا فِيْ دَهْرٍ عَوُوْدٍ وَ زَمَنٍ شَدِيْدٍ يُدْفِئُ فِيْهِ الْمُحْسِنُ مُسِيْئًا وَ يَزِدُّ اِلَى الظَّالِمِ فِيْهِ عُوْا» (نهج‌البلاغه/خطبه ۳۲)

- حضرت در ادامه این کلام، مردم را به چهار دسته تقسیم می‌کند (وَ النَّاسُ عَلٰی اَرْبَعَةٍ اَصْنَافٍ...؛ همان) که سه دسته از آنها اهل جهنم هستند و یک دسته اهل بهشت هستند. آن سه دسته جهنمی از این قرارند: یک عده‌ای که از سر بی‌غرضگی، برای اقامه حق، کار سیاسی-اجتماعی نمی‌کنند. و یک عده‌ای که از سر دنیاطلبی کار اقامه حق را عقب می‌اندازند، و یک عده‌ای که اساساً دنبال چپاول دنیا هستند.

- حضرت بعد از معرفی این سه گروه شروع می‌کند گروه چهارم را توصیف می‌کند و درباره آنها می‌فرماید: «وَ بَقِيْ رَجَالٌ غَضَّ اَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ...» (همان) مردانی که درباره هدف آن قدر به فکر و ذکر هستند که این فکر و ذکر، چشم‌های آنها را از دنیا بسته است و دنیاطلب نیستند. آنها چه کسانی هستند؟ انقلابی‌هایی هستند که آنها را تکه تکه می‌کنند، انقلابی‌هایی هستند که این قدر از آنان می‌کشند تا کسی از آنها باقی نماند. انقلابی‌هایی هستند که اسیرشان می‌کنند و تبعیدشان می‌کنند، مظلوم و مهجور و غریب هستند، برخی به آنان افراطی می‌گویند، همیشه فداکاری می‌کنند اما هیچ وقت قدرانی نمی‌شوند.

### هرجا سخن از قیامت شد، می‌خواهد ما را به تفکر درباره هدف وادار کند/ قیامت و جهنم، کمک‌کار و تمرکزدهنده برای تفکر درباره لقاء الله است

- حالا چه چیزی آنها را این طوری کرده است؟ «غَضَّ اَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ» فکر و ذکر درباره هدف (مرجع) آنها را این طوری کرده «وَ اَرَأَيْتُمْ دُمُوْعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ» و خوف محشر اشک‌های آنها را جاری کرده است. خوف محشر جزء منظومه توجه به هدف است. هرجا سخن از قیامت شد، می‌خواهد ما را درباره هدف به اندیشه وادار کند. محشر، قیامت و جهنم، کمک‌کار و تمرکزدهنده برای تفکر درباره لقاء الله است.

- و بعد می‌فرماید: «فَهَمُّ بَيْنَ شَرِيْدٍ نَادٍ» آنها به‌خاطر حق‌گویی از جامعه رانده شده‌اند «وَ خَائِفٍ مَّمْجُوْعٍ وَ سَاكِتٍ مَكْمُوْمٍ وَ دَاعٍ مُخْلِصٍ وَ نَكْلَانٍ مُوَجِّعٍ» با چشم‌هایی پر از اشک و دلی پر از خون، جامعه آنها را له می‌کند. «فَقَدْ اُحْمَلْتَهُمُ التَّقِيَّةُ وَ سَمَلْتَهُمُ الدَّلَّةُ فَهَمُّ فِي بَحْرِ اُجَاجٍ» آنها کسانی هستند که تحقیر می‌شوند، مانند کسانی که در بحر نمک فرورفته‌اند در حال زجر هستند. «اَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ وَ قُلُوْبُهُمْ قَرِيْحَةٌ» دهان‌شان بسته است و قلب‌های‌شان مجروح است. «فَقَدْ وَعْظُوا حَتَّى مَلُّوا» آن قدر دیگران را موعظه کردند که دیگر خسته شدند(از بس جواب نگرفتند)

### امام‌تان به شما عشق خواهد ورزید؛ آن‌چنان‌که یعقوب به یوسف عشق می‌ورزید/ راز داستان حضرت یوسف عشق امام به مأموم بود

- بروید این کلمات درمندانة امیرالمؤمنین(ع) را بخوانید و به هدف فکر کنید. بعد از آن شاء الله یک اتفاق قشنگ برای شما می‌افتد؛ اینکه امام شما به شما عشق خواهد ورزید و شما معشوق مولای‌تان خواهید بود. امام‌تان به شما عشق خواهد ورزید؛ آن‌چنان‌که یعقوب به یوسف عشق می‌ورزید.

- راز داستان حضرت یوسف که احسن القصص است، عشق زلیخا به یوسف نیست، از این عشق‌ها در دنیا زیاد اتفاق می‌افتد، چطور ممکن است چیزی که این‌همه در دنیا تکرار می‌شود، احسن القصص باشد؟! راز داستان حضرت یوسف، زندان افتادن و در قعر چاه افتادن یوسف نیست، در طول تاریخ، کم یوسف‌ها به زندان نیفتاده‌اند، کم قطعه قطعه نشده‌اند، تازه او که به پادشاهی هم رسید! راز داستان حضرت یوسف این بود که یوسف زیبا بود، از او زیباتر فراوان بوده است، رازش این نبوده که یوسف گناه نکرد، گناه کرده‌ها در چنین صحنه‌هایی فراوان بوده‌اند.
- راز داستان یوسف این بود که یعقوب که پیامبر و امام یوسف بود، آن قدر به خاطر پاکی یوسف، عاشق او بود که در دوری او این قدر گریه کرد که نابینا شد و این قدر این پیامبر در عشق یوسف قوی بود که وقتی پیراهن یوسف را- از سرزمین دیگری- به سمت یعقوب حرکت دادند، او گفت که «بوی یوسف می‌آید» و پیراهن او را به چشم گذاشت و چشمانش بینا شد. یعنی یک امام، این قدر به مأموم خودش عاشق می‌شود؟ بله، اگر این مأموم، یوسف باشد، چرا که نه؟

### باور می‌کنید که شما می‌توانید معشوق حضرت ولی عصر(عج) بشوید؟ / اصحاب حسین(ع) معشوق‌های حسین(ع) بودند

- باور می‌کنید که شما می‌توانید معشوق حضرت ولی عصر(عج) بشوید؟ به حدی که آقا صبح به عشق شما چشم باز کند؟ یا وقتی یک کمی کسالت پیدا کنید، آقا نگران شما شود؟ می‌دانید که شما می‌توانید به اینجا برسید؟
- می‌دانید اصحاب حسین(ع) با حسین(ع) چه کردند؟ آنها معشوق‌های حسین(ع) بودند. امام حسین(ع) بالای سر حبیب بن مظاهر، سخنی گفت که سر علی اصغرش گفت. وقتی خون‌های علی اصغر را به آسمان می‌فرستاد صدا زد «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِى أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» (لِهُوف/ص ۱۱۷) خدایا چون تو داری می‌بینی، تحمل می‌کنم. و وقتی که سر حبیب بن مظاهر را روی زانو قرار داد، گفت: خدایا، چون تو می‌بینی من تحمل می‌کنم.
- یکی از اصحاب حسین(ع) کسی بود که محافظ حسین(ع) شده بود و امام(ع) هر جا می‌رفت او سپر بلا بود. شما فکر می‌کنید برای حسین(ع) ساده بود که اصحابش سپر بالای حسین(ع) شوند و تیر به آنها بخورد و جلوی او به زمین بیفتند؟ برای حسین(ع) ساده‌تر بود که تیر به سینه خودش بخورد و به یارانش نخورد. اما خدا همه بلا را در کربلا برای حسین(ع) جمع کرده است.
- این محافظ حسین(ع) آن قدر تیر خورد که در نهایت جلوی اباعبدالله الحسین(ع) به زمین افتاد. آقا آمد و سرش را روی زانو قرار داد. او گفت: آقا جان، از من راضی شدی؟ با این سؤالش امام حسین(ع) را کشت. حضرت فرمود: بله عزیز دلم «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ» وقتی خواستم به بهشت هم بروم تو باید جلوی من بروی (و کان لا یأتی الی الحسین ع سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ يَدِيهِ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع سَوْءٌ حَتَّى أَتْنَحْنَ بِالْجِرَاحِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع وَ قَالَ يَا اِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْفَيْتَ؟ فَقَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ؛ لِهُوف/ص ۱۰۸)

